

اشتیاق به جهل

چیزهایی که تصمیم می‌گیریم ندانیم و چرایی آن



اشتیاق به جهل

چیزهایی که تصمیم می‌گیریم ندانیم و چرایی آن

رناتا سالکل

ترجمه‌ی نرگس حسن‌لی

A PASSION FOR IGNORANCE

Copyright © Renata Salecl, 2020

All rights reserved

Persian translation © Borj Books, 2021

Borj Books is a division of Houppaa Publication.

.....

نشر برج در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی
نویسنده‌ی آن، Renata Salecl، خریداری کرده است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و
مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای
نشر است.

سرشناسه: سالکل، رناتا، ۱۹۶۲ - م.

Salecl, Renata

عنوان و نام پدیدآور: اشتیاق به جهل: چیزهایی که تصمیم می‌گیریم ندانیم و چرایی آن / نویسنده رناتا سالکل؛ ترجمه‌ی نرگس حسن‌لی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۴۵-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: A PASSION FOR IGNORANCE: What

We Choose Not to Know and Why.

عنوان دیگر: چیزهایی که تصمیم می‌گیریم ندانیم و چرایی آن.

موضوع: خودفریبی

موضوع: Self-deception

موضوع: انکار (روان‌شناسی)

موضوع: Denial (Psychology)

موضوع: خودپذیری

موضوع: Self-acceptance

شناسه افزوده: حسن‌لی، نرگس، ۱۳۶۲ - مترجم

رده بندی کنگره: BF۶۹۷/۵

رده بندی دیویی: ۱۵۵/۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۴۷۰۵۰

اشتیاق به جهل

چیزهایی که تصمیم می‌گیریم ندانیم و چرایی آن

نویسنده: رناتا سالکل

مترجم: نرگس حسن‌لی

ویراستار: نیما م. اشرفی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

صفحه‌آرا: نسیم نوریان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ دوم: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۴۵-۶



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی اول.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۲۲

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.

• نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوپا است.

• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب

بخش‌هایی از آن، مجاز است.

رناتا سالکل (متولد ۱۹۶۲) فیلسوف، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز حقوقی اهل اسلوونی، پژوهشگر ارشد مؤسسه‌ی جرم‌شناسی دانشکده‌ی حقوق در دانشگاه لیوبلیانا، و استاد کالج بریک دانشگاه لندن است. او همچنین در مدرسه‌ی اقتصاد لندن استاد مدعو است و هرساله در دانشکده‌ی حقوق بنجامین آن. کادوزو در نیویورک، درباره‌ی روان‌کاوی و قانون سخنرانی می‌کند و کلاس‌هایی با موضوع علوم اعصاب و حقوق نیز برگزار می‌کند.

او از سال ۲۰۱۲ استاد مدعو دانشکده‌ی علوم اجتماعی، سلامت و درمان در کینگز کالج لندن نیز هست. در سال ۲۰۱۰ برنده‌ی عنوان «زن دانشمند سال اسلوونی» و در دسامبر همان سال از طرف روزنامه‌ی دلو نامزد دریافت جایزه‌ی «شخصیت سال» اسلوونی شد. در سال ۲۰۱۷ هم به عضویت آکادمی علوم اسلوونی درآمد. کتاب‌های او تاکنون به پانزده زبان ترجمه شده‌اند که برخی از آن‌ها از این قرارند: غنیمت‌های آزادی: روان‌کاوی و فمینیسم پس از افول سوسیالیسم، نگاه خیره و صدا به مثابه‌ی ایژه‌های عشق (به همراه اسلاوی ژیتک)، تحریفاتی در باب عشق و نفرت و درباره‌ی اضطراب.

رناتا سالکل
Renata Salecl



اغلب از جست و جوی دانش تجلیل می کنیم؛
با این حال میل به ندانستن به همان اندازه
برای بقای ما اهمیت دارد.

- از متن کتاب

فهرست

| | |
|--|-----|
| پیشگفتار | ۱۱ |
| فصل اول: چهره‌های پرشمار چهل | ۱۹ |
| فصل دوم: گورهای خالی | ۳۹ |
| فصل سوم: راز موجود در بدن | ۵۷ |
| فصل چهارم: انکار بیماری | ۷۸ |
| فصل پنجم: عشق کور است | ۹۷ |
| فصل ششم: ترس نادیده‌گرفته‌شدن: از اینسل تا متقلب | ۱۱۳ |
| فصل هفتم: توهم کلان‌داده | ۱۲۷ |
| کتاب‌شناسی | ۱۴۷ |
| پی‌نوشت | ۱۶۰ |
| نمایه | ۱۷۶ |

پیشگفتار

در مارس ۲۰۲۰ و هم‌زمان با رسیدن بحران ویروس کرونا به آمریکا فایننشال تایمز کاریکاتوری از جیمز فرگوسن منتشر کرد، کاریکاتور دونالد ترامپ که با ماسک جراحی بر چشمانش و دستانی که روی گوش‌ها می‌فشرد در اتاق بیضی کاخ سفید نشسته بود. کف اتاق تصویری از رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، افتاده بود که ماسک جراحی ساخته‌شده از پرچم چین را بر صورت داشت. درحالی‌که رهبر یک کشور چشم و گوش خود را بسته، دهان دیگری با نمادهای کشور و ایدئولوژی‌اش پوشانده شده است. انتشار این ویروس جهان را با بزرگ‌ترین چالشش در مواجهه با ناشناخته‌ی یک قرن اخیر مواجه کرده است. جهل، انکار و نفی همگی در شروع همه‌گیری نقش داشتند و می‌شد همه‌ی این‌ها را در بی‌خیالی مفرط رفتار رئیس‌جمهور آمریکا دید. ترامپ نخست خطر شیوع بیماری را در آمریکا نادیده گرفت. در ژانویه و فوریه‌ی ۲۰۲۰، وقتی ویروس کرونا داشت به‌سرعت در سراسر جهان پخش می‌شد، ترامپ ادعا کرد که لازم نیست کسی در آمریکا نگران باشد، چون فقط چند نفر معدود مبتلا شده و همه‌شان از خارج کشور آمده بودند. او در تلاش برای انکار رویدادهایی که داشت افشا می‌شد، به عموم مردم اطمینان داد که «همه چیز تحت کنترل است...» و اینکه «این ویروس خطرناک‌تر از آنفلوآنزا نیست» و او «قابلیت خدادادی» برای درک این بیماری دارد. وقتی دیگر نادیده‌گرفتن همه‌گیری ناممکن شد، ترامپ دوباره رویه‌اش را تغییر داد و این بار علیه «دشمن

نامرئی» اعلام «جنگ» کرد. رئیس‌جمهور آمریکا وخامت اوضاع را تشخیص داد، بود، نه به این خاطر که متخصصان یک‌باره قانعش کرده بودند یا اطلاعات جدیدی به دست آورده بود، بلکه به مردم گفت که از اول می‌دانسته مسئله چقدر جدی است: «خیلی قبل‌تر از آنکه همه‌گیری نامیده شود من می‌دانستم همه‌گیری است.» او سپس اضافه کرد: «ولی ما این دشمن نامرئی را شکست می‌دهیم. فکر می‌کنم حتی سریع‌تر از چیزی که فکرش را می‌کنیم این کار را انجام خواهیم داد و پیروزی کاملی خواهد بود. پیروزی مطلق خواهد بود.»^[۱]

یک دهه پیشتر سازندگان سریال سیمپسون‌ها دارویی را تخیل کرده بودند که همین میزان خوش‌خیالی کورکورانه به آدم‌ها تزریق می‌کرد. در یکی از قسمت‌های مشهور این سریال، لیسا باید در مدرسه انشایی ارائه می‌داد با این موضوع که اسپرینگ‌فیلد پنجاه سال بعد چه شکل و شمایلی خواهد داشت. لیسا که مثل همیشه کوشاست، خود را در تحقیقات مربوط به تغییرات آب‌وهوا غرق می‌کند و چشم‌انداز تیره‌وتاری از شهرش ارائه می‌دهد. انشای لیسا چنان هولناک است که معلمان والدینش را وادار می‌کنند او را پیش روان‌پزشک ببرند. دکتر پس از معاینه تشخیص می‌دهد که لیسا به افسردگی زیست‌محیطی مبتلاست و برایش دارویی به نام «ایگنوریتال» تجویز می‌کند. به کمک این دارو برداشت لیسا از جهان تغییر می‌کند. او که از چنگ ناامیدی رها شده، بی‌اندازه خوش‌بین می‌شود. ابرها به چشمش خرس‌های عروسکی خندان می‌آیند و او مدام ترانه‌ی «چه دنیای فوق‌العاده‌ای» را در سرش می‌شنود. والدین لیسا به‌سختی تلاش می‌کنند با این هذیان‌های خوش‌خیالانه کنار بیایند و درنهایت تصمیم می‌گیرند او مصرف ایگنوریتال را قطع کند. مارچ و هومر می‌فهمند که با لیسای بدبین قدیمی راحت‌تر از این لیسای شاد مجنون می‌توانند کنار بیایند.

این ایده که دارو یا درمان خاصی به ما کمک کند آن بخش‌هایی از واقعیت را که تحملش را سخت می‌دانیم نادیده بگیریم، فقط محدود به قصه‌ها نیست. دهه‌هاست که علم کوشیده راهی برای مقهورکردن خاطرات عذاب‌آور سربازان از جنگ‌برگشته یا قربانیان خشونت‌های دیگر پیدا کند. این تحقیقات گاهی نشان داده دارویی که باعث می‌شود فرد خشونت آسیب‌زننده را فراموش کند، می‌تواند به‌ویژه برای

کسانی که به آن‌ها تجاوز شده است، یا متحمل حمله‌ی هولناک یا آزار جنسی شده‌اند سودمند باشد. بحث اخلاقی پیرامون استفاده از دارو یا ابزارهای دیگر برای تسکین درد خاطرات خشونت، اغلب متمرکز بر این موضوع است که آیا توانایی پاک‌کردن تنها بخش‌های منتخبی از حافظه ممکن یا مطلوب است و چه اتفاقی خواهد افتاد اگر مرتکبان جرائم یا آزارهای خشونت‌آمیز به چنین داروهای حافظه‌پاک‌کنی دسترسی پیدا کنند تا از شناسایی شدن یا تحت تعقیب قرار گرفتن فرار کنند. با وجود این، افراد حتی بدون چنین داروهای راه‌هایی برای نادیده‌گیری، انکار یا نفی دانشی که سلامتشان را تهدید کند پیدا می‌کنند.

هر عصر جهل خاص خود را دارد. شیوه‌ی ارتباط برقرار کردن افراد با دانش به‌شدت وابسته به زمینه است؛ و آن چیزی که دانش به شمار می‌رود نه تنها برساخته‌ی اجتماع، بلکه به‌شدت فردی هم هست. اوضاع پیچیده‌تر می‌شود اگر بدانیم افراد وقتی به دانشی که به‌نحوی تحمل‌ناپذیر است نزدیک می‌شوند، اغلب از جهل یا انکار (که بعدتر خواهیم دید یکی نیستند) استقبال می‌کنند.

روان‌کاو فرانسوی ژاک لکان عبارت «اشتیاق به جهل» را که در مطالعات مذهب بودایی پیدا می‌شود وام گرفت تا وصف کند بیمارانش چطور دست به هر کاری می‌زدند تا از تصدیق علت رنج خود اجتناب کنند؛ حتی وقتی اغلب آن‌ها با این ادعا نزد او می‌آمدند که می‌خواهند این علت را پیدا کنند. لکان به جهل از جانب درمانگر هم نگاهی می‌اندازد و نتیجه می‌گیرد که درمانگر نباید موضع «کسی که همه‌ی جواب‌ها را می‌داند» را بگیرد، بلکه باید در جایگاه بی‌دانشی بنشیند و به درمان‌جو اجازه دهد خودش ریشه‌ی مشکلاتش را کشف کند.

این کتاب ماهیت اشتیاق به جهل را واریسی خواهد کرد. از یک‌سو، به این می‌پردازد که ما چطور می‌کوشیم از سروکله‌زدن با دانش ترومازا اجتناب کنیم، و از طرف دیگر، تحلیل می‌کند که جوامع چگونه راه‌های همیشه جدیدی برای انکار اطلاعاتی پیدا می‌کنند که ممکن است ساختارهای قدرت یا سازوکارهای ایدئولوژیک حافظ نظم موجود را تحلیل ببرد. همچنین تلاش خواهیم کرد تا توضیح بدهیم چطور در جوامع پسا صنعتی و دانش‌بنیاد، قدرت جهل قوت جدید و تعجب‌آوری پیدا کرده، حتی حالا که مردم می‌توانند به کمک علم و فناوری‌های جدید چیزهای بیشتری از قبل

راجع به یکدیگر و خودشان بفهمند. شیوهی پیوند ما با دانش هرگز خنثی نیست، به همین خاطر است که واژه‌ی «اشتیاق» که بنا به تعریف واژه‌نامه‌ی مریام وبستر «احساس یا عقیده‌ی شدید، برانگیزاننده و بیش از حد» است، می‌تواند به ما کمک کند که نه تنها بفهمیم افراد چرا از چیزی که حقیقت پنداشته می‌شود استقبال می‌کنند، بلکه این را هم درک کنیم که چرا آن را نادیده می‌گیرند، یا انکار یا نفی می‌کنند. کنجکاوی اشتیاق قلبی بعضی‌هاست و وقتی افراد از تردید کردن در دانش تثبیت‌شده دست بکشند، فقدان این اشتیاق هم ممکن است درهای جدیدی به روی جهل باز کند.^[۲]

مفهوم جهل را باید از نوبررسی کرد، چون داریم تحولات زیرورونده‌ای را در ماهیت دانش از سر می‌گذرانیم. توسعه‌ی علوم ژنتیک، علوم اعصاب و کلان‌داده‌ها درک ما را از آن چیزی که می‌توان راجع به فرد دانست تغییر داده‌اند. با انواع جدید اطلاعات اضطراب‌های جدیدی از راه می‌رسد، اضطراب‌هایی برآمده از دشواری‌هایی در درک آن معنایی که این اطلاعات دارند، برآمده از پرسش‌هایی درباره‌ی اینکه چه کسانی به این اطلاعات دسترسی دارند و برآمده از نگرانی از اینکه چه کسی می‌تواند از این اطلاعات استفاده یا آن‌ها را دست‌کاری کند. ظهور انواع نوین اطلاعات در حوزه‌ی پزشکی به آن معناست که پرسش «دانستن یا ندانستن؟» برای فرد اهمیت حیاتی پیدا کرده است. به همان اندازه مهم است که جهل در نسبت با سازوکارهای نوین قدرت سنجیده شود. میشل فوکو در نیمه‌ی دوم قرن بیستم به تفصیل درباره‌ی رابطه‌ی بین قدرت و دانش نوشت؛ امروزه رابطه‌ی بین قدرت و جهل توجه مشابهی می‌طلبد.

افراد همیشه راهی برای بستن چشم‌ها، گوش‌ها و دهان خود یافته‌اند تا اطلاعاتی را که آزاردهنده می‌یابند نادیده بگیرند یا انکار یا نفی کنند. آن‌ها با یک رهبر هم‌ذات‌پنداری می‌کنند، حتی اگر گفتمان‌ش لبریز از دروغ باشد. چیزی که در این زمانه‌ی «پساحقیقت» تغییر کرده، ظهور «لختی شناختی» است؛ افزایش بی‌اعتنایی به اینکه حقیقت کدام است و دروغ کدام. این بی‌اعتنایی با ناتوانی در شناخت پیوند دارد و نه صرفاً فقدان میل به یادگیری. اگر نگاه کنیم چگونه

اخبار «کذب» در اینترنت پخش می‌شود، اغلب تعیین سرچشمه‌هایش دشوار است و اصلاً معلوم نیست هدف از این اخبار چه بوده. مثلاً در اوت ۲۰۱۷ کارزاری در توئیتر با هشتگ «#borderfreecoffee» با پخش این خبر دروغین جاروجنجال کذب به راه انداخت که استارباکس طی یک روز خاص در تمام شعبه‌های خود در سراسر آمریکا فرایاچینوی مجانی به مهاجران غیرقانونی می‌دهد. استارباکس به آب‌وتش زد تا مشتریان خود را قانع کند این پیشنهاد صرفاً فریب‌کاری بوده است. برخی تصور کردند شاید این دروغ به دست هکرهای هوادار مهاجران خلق شده باشد. اما درحقیقت خلاف آن صدق می‌کرد. این فریب را افراد مخالف مهاجرت به راه انداخته بودند که خیال کرده بودند فکر خوبی است مهاجران غیرقانونی را به مکان خاصی بکشانند و وقتی آن‌ها در صف دریافت نوشیدنی مجانی هستند پلیس را برای دستگیری‌شان خبر کنند. برخی کارزارهای مبتنی بر اخبار «کذب» بر اساس یک برنامه‌ی سیاسی یا اقتصادی‌اند، اما بسیاری از آن‌ها صرفاً ابزارهایی برای گرفتن کلیک بیشتر و درنتیجه کسب درآمد تبلیغاتی بیشترند. با ازدیاد اخبار «کذب»، تعجبی ندارد که بی‌اعتمادی به تمام منابع خبر در حال افزایش است. بی‌اعتنایی و جهل در چنین زمینه‌هایی مثل سپر محافظ برای فردی عمل می‌کند که مدام باید بسنجد به کدام اطلاعات اعتماد کند و به کدام نکند. و این امر، همان‌طور که ویلیام دیویس اشاره کرده، وقتی افراد به این خاطر که معتقدند همه‌ی بازنمایی‌ها و چارچوب‌بندی‌های واقعیت در رسانه‌ها به یک اندازه سوگیرانه‌اند به تمامشان پشت می‌کنند، یک معضل سیاسی واقعاً جدی پدیدار می‌شود، چون این افراد یا معتقدند هیچ حقیقتی وجود ندارد، یا باور دارند بیرون از مسیرهای رسمی ارتباطات سیاسی، دسترسی پالوده‌تر و بی‌واسطه‌تری به حقیقت وجود دارد.^[۳]

در این کتاب به دو موضوع می‌پردازم که نسبت نزدیکی با هم دارند: ندانستن (جهل) و تصدیق‌نکردن (نادیده‌انگاری و تجاهل). هر دو وضعیت ذهنی بسیار به جامعه‌ی ما، فرهنگ ما و زیست فکری امروز ما مربوط‌اند. جهل و تجاهل هر دو مشکلاتی را نشان می‌دهند و گاهی هر دو کاربردها و فوایدی دارند. مثلاً وقتی با جهل همچون فضیلتی فی‌نفسه برخورد شود یا وقتی وضعیت شرم‌آوری تصور شود که باید کوشید در «اقتصاد دانش» پسامدرن به کمک مصرف، از آن دوری کرد،

تلاش برای پیش‌بینی بیماری‌های آتی و پیشگیری از آن‌ها با کمک آزمایش‌های ژنتیک به چه چیزی دست پیدا می‌کنیم؟ فصل سوم به این می‌پردازد که افراد چه تخیلاتی با محوریت ژن‌ها می‌سازند و می‌پردازند، بعد از دادن آزمایش بیماری‌های ژنتیک چطور در میراث خانوادگی خود بازاندیشی می‌کنند و وقتی می‌کوشند معنای نقشه‌ی ژنتیک خود را دریابند از چه اضطراب‌ها، شرم‌ها، اندوه‌ها و احساس گناه‌های جدیدی رنج می‌برند.

جایی که دانش ترومازا بر سلامت فرد تأثیر می‌گذارد، جهل اغلب دست به دست انکار می‌دهد. فصل چهارم وصف می‌کند که چطور چنین اتفاقی در نسبت با سلامت در حالت کلی تر رخ می‌دهد. در این دوران رضایت آگاهانه، از افراد انتظار می‌رود که آگاهی کاملی از بیماری خود، تنوع رویه‌های درمانی در دسترس و خطراتشان داشته باشند. اما افراد اغلب ترجیح می‌دهند وقتی با مشکلات تهدیدکننده‌ی زندگی روبه‌رو می‌شوند چشمانشان را ببندند.

با انواع جدید دانش درباره‌ی انسان، شکل دادن روابط رمانتیک بیش از پیش دشوار می‌شود. اغلب به افراد توصیه می‌شود برای اینکه برای بقیه جذاب باشند، بی‌اعتنا به ابژه‌ی بالقوه‌ی علاقه به نظر بیایند. فصل پنجم در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازد که چطور جهل در سطح بین‌ذهنی عمل می‌کند، به‌ویژه در موارد عشق و نفرت.

در جامعه‌ی به‌شدت فردی‌شده‌ی امروزی، افراد زیادی حس می‌کنند که دیگران آن‌ها را از قلم انداخته‌اند و جامعه نادیده‌شان گرفته است. برخی، مانند اعضای جنبش آنلاین اینسلز^۱، می‌خواهند از طریق نوشتن مطالب زن‌ستیز در اینترنت و گاهی حمله‌ی فیزیکی واقعی به افراد بی‌گناه، دیده شوند. در فصل ششم بررسی می‌کنم که چطور این حس نادیده‌گرفته‌شدن ممکن است در پیوند با ایدئولوژی نولیبرال موفقیت و شکل و شمایل اغلب «ماچو»ی آن باشد. امروزه این ایدئولوژی به‌طور متناقضی در شکل‌گرفتن حس بی‌کفایتی، اضطراب و گناه در افراد سهیم است. در عصر الگوریتم‌ها، کلان‌داده‌ها دارند شیوه‌ی اندیشیدن ما به خودمان را تغییر

جهل به خطری بدل می‌شود. برعکس، وقتی می‌کوشیم بفهمیم کیستیم و جایگاه ما در دنیا چه می‌تواند باشد، جهل می‌تواند مثل یک ضربه‌گیر طبیعی عمل کند. جهل به‌شکل سودمندی مرزی را نشان می‌دهد که تخصص حرفه‌ای نمی‌تواند از آن جلوتر برود؛ و از آن سودمندتر، برای توقع معقولی که می‌توانیم از افراد در سطح فردی و جمعی داشته باشیم حد و حدودی تعیین می‌کند.

عمل نادیده‌انگاری چیزی، آگاهانه یا ناآگاهانه، هم اشکال متنوعی به خود می‌گیرد. گاهی ممکن است انکارکردن چیزی که شخص به‌وضوح می‌بیند، یک استراتژی^[۴] باشد که بقا به آن وابسته است؛ اوقات دیگر، انکار زمینه‌ساز ترس جمعی می‌شود که روابط آزارگرانه و سلسله‌مراتب استبدادی به آن بستگی دارد. اما جهل نیز شاید راهی برای سرباززدن از تصدیق آن ساختارهای قدرت و در نتیجه تضعیف آن‌ها یا حتی درهم‌شکستنشان باشد.

دانش روان‌کاوانه درباره‌ی نگرش افراد به حقیقت می‌تواند در تحلیل اشکال جهل در جامعه‌ی پسا صنعتی سودمند باشد. با توجه به قدرت علم ژنتیک، پزشکی قانونی و کلان‌داده‌ها مهم است که ببینیم افراد چگونه این دانش جدید را می‌پذیرند و این علوم چگونه هم باورهای جدیدی به حقیقت و هم اشکال جدیدی از جهل را می‌سازند.

فصل یک این سؤال را می‌پرسد که برداشت ما از جهل چطور در جامعه‌ی غربی معاصر تغییر کرده و چرا به اصطلاح «اقتصاد دانش»، در عمل «اقتصاد جهل» است. برای درک اینکه افراد چطور در دوران بحران از جهل و انکار استقبال می‌کنند، خوب است ببینیم افرادی که جنگ را تجربه کرده‌اند چطور این دو استراتژی را به کار بسته‌اند. فصل دوم به جهل و انکار نزد پناهندگانی که طی جنگ بوسنی و هرزگوین بین ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ از خشونت گریخته بودند نگاهی می‌اندازد. بسیاری از کسانی که عزیزانشان را از دست داده‌اند امید دارند که یافتن بقایای آن‌ها با کمک آزمایش‌دی‌ان‌ای کمک می‌کند با آسیب روحی خود کنار بیایند. پیشرفت در علم ژنتیک، علوم اعصاب و داده‌های بزرگ به‌شکل عمومی‌تری هم به این ایمان به قدرت دی‌ان‌ای منجر شده و به برخی این تصور را داده که نزدیک‌شدن به راز خود مفهوم سوژگی امکان‌پذیر است. ولی ما با تلاش برای «دیدن» درون بدن و با

۱. Incels کلمه‌ای که از ترکیب دو کلمه‌ی involuntary celibates به معنای «عزب‌های ناخواسته» ساخته شده و شامل گروهی از مردان است که اعلام می‌کنند با وجود میل به داشتن رابطه‌ی عاطفی، مجردند. -م.

می‌دهند. اما جهل نقش مهمی در شیوه‌ی گردآوری داده‌ها و استفاده از آن‌ها دارد. در قلمرو کلان داده‌ها هم مانند حوزه‌ی پزشکی، رضایت آگاهانه سازوکارهای قدرت را مغشوش و در نتیجه حفظ می‌کند و در افزایش متعاقب جهل هم سهیم می‌شود. فصل هفت بر ایدئولوژی خودبه‌سازی متمرکز می‌شود که در افزایش اپلیکیشن‌های تلفن همراه و ابزارهای پوشیدنی مختلف سهیم است، ابزارهایی که افراد امیدوارند به کمک آن‌ها عادات خود را تغییر دهند و مولدتر شوند، در عین حال از این حقیقت غافل‌اند که این ابزارها اطلاعاتی درباره‌ی ایشان جمع می‌کنند. کسانی که امروزه افسار جامعه را در اختیار دارند، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی یا تجاری، بر تحلیل، دست‌کاری و کنترل رفتار مردم با کمک داده‌های گردآوری‌شده درباره‌شان اتکای زیادی دارند. به همین خاطر است که دنیای غیرشفاف کلان داده‌ها عنصر مهمی در رابطه‌ی بین قدرت و جهل است.

در زمانه‌ای که تحت هدایت فانتزی‌های جدید شکل‌گرفته پیرامون «حقیقت» فرضی درباره‌ی خودمان (که جذبه‌ی ژن‌ها، مغز و کلان داده‌ها به آن دامن می‌زند) و تحت تأثیر ظهور اخبار کذبی است که تعیین سرآغاز اطلاعات و میزان دقت آن‌ها را دشوار می‌کند، تعجبی ندارد که جهل رو به فزونی است. در برخی موارد شاید این عملاً تأثیر مثبتی داشته باشد، چون به افراد امکان می‌دهد از ایدئولوژی مسلط فاصله بگیرند و احتمالاً درگیر اشکال نوین اندیشه شوند. اما به همان اندازه مهم است که بفهمیم چطور خود سازوکارهای قدرت بر بی‌خبر نگه‌داشتن افراد از شیوه‌های عمل خود متکی است.

فصل اول

چهره‌های پرشمار جهل

به دو شیوه می‌توان به جهل اندیشید. معنایی که ما از این واژه منظور می‌کنیم به فقدان دانش یا فقدان میل به دانستن مربوط می‌شود؛ در عین حال معنای دوم معطوف به روابط است، مثلاً ما تصمیم می‌گیریم رفتار یا فرد خاصی را نادیده بگیریم یا از توجه به آن سر باز زنیم. اما تفاوت بنیادینی بین عمل نادیده‌گرفتن چیزی و وضعیت ناآگاهی واقعی از آن وجود دارد، هرچند این دو بسیار شبیه و حتی یکسان به نظر می‌رسند. نادیده‌گرفتن چیزی یعنی انکارکردن اهمیتش یا خود وجودش؛ به معنای از قلم‌انداختنش هم هست. در مقابل، جاهل بودن به چیزی شامل فقدان آگاهی از حضور یا معنای واقعی یا حتی احتمالی آن در جهان است. تفاوت بین عمل نادیده‌گرفتن و وضعیت جاهل بودن، دال بر تمایز اخلاقی‌گرایانه‌ی بین وضعیت مسئول بودن و وضعیت بی‌گناهی است. نادیده‌گرفتن چیزی که در واقع از آن آگاهیم، تلاشی است برای بازیابی سعادت‌ی که زمانی جهل «پیشین» برایمان فراهم می‌کرد. جهل در مقام یک واژه به‌کرات در زمینه‌ی منفی به کار می‌رود و اغلب چیزی است که دیگران را به غوطه‌ور بودن در آن متهم می‌کنیم. اما جهل و تجاهل نقش مهمی در زندگی روزمره‌ی ما دارند، به‌ویژه در چگونگی ساختن روابطمان. بدون جهل عشق ممکن نمی‌شود. پرورش کودک پر است از موقعیت‌هایی که والدین به کودک توجه کامل می‌کنند و بعد با جدیت نادیده‌اش می‌گیرند. اغلب اوقات بهترین راه سروکله‌زدن با شلوغ‌کاری کودک نوپا نادیده‌گرفتن او و یا در پیش گرفتن استراتژی

«وقفه‌ی کوتاه» است. و «وقفه‌ی کوتاه» چیست جز افسونی که کودکان را وادار به پذیرش این موضوع می‌کند که والدینشان نادیده‌شان گرفته‌اند. خوابیدن نیز بالذات به جهل پیوند می‌خورد، زیرا بیماری بی‌خوابی اغلب نتیجه‌ی شکست در هضم و دفع رویدادهای روزانه و احساساتی است که این رویدادها در ما برمی‌انگیزانند. نادیده‌گرفتن استراتژی‌یک در مدارس نیز ترویج می‌شود؛ معلمان به دانش‌آموزان توصیه می‌کنند که در درس‌سازها را نادیده بگیرند و به تحریکاتشان هیچ توجهی نکنند. گاهی هم نشانه‌های هشداردهنده‌ی مربوط به مشکلات شخصی یا خانوادگی را نادیده می‌گیرند، نشانه‌هایی که رفتار یک دانش‌آموز در درس‌ساز خاص مخا بره می‌کند. ممکن است گاهی معلمان به تمایز دیگری هم بین شیوه‌های تهاجل اتکا کنند: نادیده‌گرفتن سوءرفتار، وقتی هشدار ی است برای نادرست‌بودن چیز دیگری، شاید به این معنا باشد که هشدار را در می‌یابید اما تصمیم می‌گیرید به آن توجهی نکنید؛ یا ممکن است به این معنا باشد که از بیخ‌وبن هشداربودنش را در نیافته‌اید.

در قرارهای عاشقانه، نادیده‌گرفتن کاستی‌ها می‌تواند راهی برای زنده‌نگه‌داشتن میل باشد. وقتی داریم چیزی را طراحی می‌کنیم یا می‌سازیم، به ما می‌گویند کار دیگران را نادیده بگیریم تا بتوانیم از مقایسه‌ی کارمان با کار آن‌ها اجتناب کنیم. در زیست روزمره خیلی اوقات از سر رعایت هنجار اجتماعی یا یکی از «قواعد نانوشته» ای که مبنای روابط فردی اند خودمان را به ندیدن می‌زنیم. فرض کنید شخصی که برایش احترام قائلیم، چیزی ناشایست گفته یا لباسی پوشیده که از نظر ما عجیب یا زننده است. شاید به رسم ادب چیزی نگوییم و عامدانه خطای او را نادیده بگیریم.

مسائل مالی به دفعات وادارمان می‌کنند که خطوط بین نادیده‌گرفتن اصیل و وانمودشده را کمرنگ کنیم. در محل کار، حقوق کارمندان از یکدیگر پنهان می‌ماند و بحث صادقانه بر سر درآمد در بسیاری از مشاغل تابو است؛ هرچند نوع تعطیلات، اتومبیل و لباسی که همکاران قادرند از پس هزینه‌اش برآیند اغلب درک خوبی از میزان درآمدشان به دست می‌دهد. در خانه نیز برخی افراد از به اشتراک‌گذاشتن جزئیات حساب بانکی‌شان با همسر خود سر باز می‌زنند و به نحو عام‌تری، وقتی

پای آن دیگری مهم در میان باشد، ازدواج می‌تواند نمونه‌ی عملی تمایز ظریف اما اساسی بین ندانستن و تصدیق‌نکردن باشد.

اگر قابلیت تهاجل بخشی ضروری از روابط صمیمانه و اجتماعی باشد، فقدان این قابلیت اغلب در سایر عرصه‌های زندگی ما مشکلات بسیاری می‌آفریند. درک و دریافت جهان پیرامون ما به ضرورت مستلزم تعیین آن چیزی است که برای نیازها و اهداف ما اهمیت دارد و نیز آنچه اهمیت ندارد. کسانی که قادر به این کار نیستند ممکن است درمانده شوند. زنی که یکی از بالاترین بهره‌های هوشی سنجیده‌شده در آمریکا را دارد، توضیح داده است که قادر نیست از موفقیت حرفه‌ای برخوردار شود، چون صرفاً نمی‌تواند اطلاعات بی‌ربط را نادیده بگیرد. او می‌تواند انبوهی از داده‌های تفکیک‌نشده را به ذهن بسپارد، اما در یک وضعیت خاص نمی‌تواند تشخیص بدهد کدام مهم است و کدام نیست. مسیر پیشرفت حرفه‌ای این زن مسدود شده بود چون نمی‌توانست تصمیم بگیرد که کار کند یا در حرفه‌ی خاصی یا حوزه‌ی علمی معینی تخصص پیدا کند. او راجع به موضوعات بسیار متنوعی اطلاعات دارد، اما از آن «غربال» ذهنی بی‌بهره است که بسیاری از ما هنگام تصمیم‌گیری بر سر چیزی که لازم است و چیزی که لازم نیست بدانیم، بدیهی می‌پنداریم.^[۱]

جهل در مقام حماقت محافظ

کنفوسیوس گفت که دانش راستین به آگاهی از میزان جهل خویش وابسته است. تامس جفرسن نیز به همین شیوه گفت: «آن که می‌داند، می‌داند که چه کم می‌داند.» به قول مشهور بنجامین فرانکلین: «نادان بودن آن قدر شرم‌آور نیست که بی‌میل بودن به دانستن.» در کشورهای سوسیالیستی سابق مانند اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی، رهبران سیاسی دانش‌آموزان را موعظه می‌کردند که باید سخت درس بخوانند. هم لنین و هم تیتو به این شهرت داشتند که سخنرانی‌های خود را در جمع دانش‌آموزان با این شعار به پایان می‌بردند: «باید بیاموزید، بیاموزید و بیاموزید.» برعکس به نظر می‌رسد که برخی از رهبران دنیای امروز مفتخرند به اینکه چقدر کم می‌دانند. دونالد ترامپ جهل را به فضیلت بدل کرده است. بسیاری از کسانی که به او رأی دادند با بی‌دانشی آشکار او و شرمنده‌نبودنش از جهل خود

هم‌ذات‌پنداری می‌کردند و احساس می‌کردند این ویژگی‌ها اعتباری خلاف بسیاری از سیاست‌مداران و تکنوکرات‌ها به او می‌بخشد.

جهل در پیوند با انکار نیز مطالعه شده است. ریچارد اس. تدلو^[۲] در کتابش با عنوان انکار نمونه‌های مهمی از انکار را در سازمان‌های سیاسی بر ملا می‌کند و نشان می‌دهد که شرکت‌های بزرگ چگونه از آن سود می‌برند. به زعم تدلو، انکار بیماری‌ای است که باید هرروزه با آن جنگید: «هدف متحرکی است. هیچ درمانی هم برایش وجود ندارد.»^[۳] او بریتیش پترولیوم (BP) را مثال می‌زند: در سال ۲۰۱۰ وقتی به خاطر حفاری‌های بریتیش پترولیوم در آب‌های عمیق لکه‌ای نفتی در خلیج مکزیک پدید آمد، این شرکت از تصدیق عواقب زیست‌محیطی این فاجعه سر باز زد. تدلو برای توضیح واکنش شرکت سه سناریو می‌چیند. نخست، شاید قضیه از این قرار باشد که شرکت واقعاً نمی‌دانست اوضاع چقدر وخیم بود. دوم، امکان داشت که مقامات رده‌های پایین‌تر در سلسله‌مراتب شرکت می‌دانستند چه خبر است، اما از گفتنش به رؤسای خود می‌ترسیدند. و سوم، شاید همه از صدر تا ذیل می‌دانستند چه اتفاقی افتاده، اما تصمیم گرفتند بر حقیقت هولناک چشم ببندند. «آن‌ها دیدند ولی ندیدند. دانستند ولی نمی‌دانستند. آن‌ها به نحو محافظت‌کننده‌ای نادان بودند.»^[۴]

به نحو محافظت‌کننده‌ای نادان بودن یعنی چه؟ این عبارت را جرج اورول باب کرد و در رمان پادآرمان‌شهری خود، ۱۹۸۴، آن را در قالب استراتژی «توقف جرم» ارائه می‌دهد. اورول توضیح داد که توقف جرم «یعنی استعداد جلوگیری از هر اندیشه‌ی خطرناکی در همان نطفه‌اش، انکار که غریزی باشد.» این استعداد شامل قدرت آشکار «نفهمیدن قیاس‌ها، ناتوانی در درک خطاهای منطقی و بدفهمیدن ساده‌ترین استدلال‌ها» است، اگر قرار باشد این‌ها با قدرتهای موجود مغایر باشند. قدرتی که اورول از آن می‌گوید «ملال و دل‌زدگی از هر رشته‌ی افکاری است که راهی به کفر دارد.»^[۵]

رئیس دانشگاهی در اسلوانی از مطالب پایان‌نامه‌ی یک دانشجو (بدون اجازه‌ی او) برای نوشتن گزارشی بهره گرفت که به خاطرش از یک شرکت تجاری پول گرفته بود. وقتی به دزدی علمی متهم شد، نمایندگان دانشگاه دست به دامان نادانی

محافظ شدند. آن‌ها ادعا کردند که استفاده‌ی بی‌اجازه‌ی استاد از کار دانشجویش به سه دلیل اتفاق چندان مهمی نیست. نخست، آن‌ها مدعی شدند که استاد راهنما به نویسنده‌ی همکار در مقاله می‌ماند؛ دوم، اشاره کردند که نام دانشجو در پاورقی گزارش تجاری استاد آمده است؛ و سوم، متذکر شدند که استاد در قالب یک شخص حقیقی با شرکت مذکور قرارداد بسته و هیچ کمک تخصصی به نام دانشگاه ارائه نداده است. نمایندگان دانشگاه به جای اینکه به‌سادگی تصدیق کنند که استاد کار کس دیگری را به جای کار خودش ارائه داده، کوشیدند چیزی را که به‌وضوح دزدی علمی به شمار می‌رفت از نو تعریف کنند. دانشگاه هشدارهای سفت‌وسختی درباره‌ی دزدی علمی - و پیامدهای وخیم این کار - به دانشجویان می‌داد، اما مسئولان دانشگاه نه‌تنها از یکی از استادان رده‌بالای خود در چنین پرونده‌ای دفاع کردند، بلکه از پذیرفتن تعریف تمام دنیا از دزدی علمی اجتناب کردند و این مسئله بسیار ناراحت‌کننده بود. رسوایی خیلی زود نادیده گرفته شد و استاد هرگز با عواقب عمل خود مواجه نشد.

افراد در زیست روزمره‌ی خود اغلب از اشکال متنوع نادانی محافظت یا جهل خودخواسته سود می‌برند. وقتی شریک زندگی دوست من داشت می‌مرد، دوستم از کسانی که در مهمانی‌های شام حاضر می‌شدند می‌خواست این حقیقت را نادیده بگیرند که داشت چنین تجربه‌ی وحشتناکی را از سر می‌گذراند. حتی به‌وضوح از مهمانان می‌خواست او را مجبور نکنند که از بیماری شریک زندگی‌اش حرف بزند. به نظر او، چند ساعت مکالمه‌ی «عادی» که طرفینش از واقعیت‌های بیماری‌کشنده بگذرند، تسلا‌ی بیشتری در خود داشت. مسئله این نبود که دوستم چیزی را که داشت اتفاق می‌افتاد انکار می‌کرد، بلکه او صرفاً در سکوت جمعی بر سر موضوعی که آن زمان بیشترین سلطه را بر زندگی‌اش داشت، آرامش و استراحت عاطفی می‌جست. زوج دیگری وقتی با بیماری‌کشنده‌ای مواجه شدند، ممنوعیت مشابهی برای محافظت از خود در پیش گرفتند. آن‌ها عصر یک روز جمعه تصمیم گرفتند «آخر هفته‌ی عاری از بیماری» را بگذرانند. یکی از آن‌ها بیماری مرگ‌باری داشت و روزهای هفته‌ی این زوج صرف مراجعه به پزشک می‌شد، اما به محض اینکه آخر هفته شروع شد توافق کردند که از بیماری حرفی نزنند و وانمود کنند اوضاع عادی است.

خودفریبی، نادیده‌انگاری و خود را به ندیدن زدن حتی بیرون از این شرایط غیرعادی هم می‌تواند سودمندی حیرت‌انگیزی در زندگی شخصی ما داشته باشد. جامعه‌شناسانی که درباره‌ی خوشبختی در ازدواج تحقیق می‌کنند دریافتند افراد متأهلی که فقط ویژگی‌های خوب و مثبت شریک زندگی خود را می‌بینند بسیار شادمان‌تر از کسانی‌اند که دید «واقع‌بینانه‌تری» به همسران خود دارند.

جهل چگونه به خودفریبی پیوند می‌خورد؟ لئوناردو داوینچی می‌گفت بزرگ‌ترین فریبی که افراد متحمل می‌شوند از عقاید خودشان است. آپتن سینکلر این نکته را اضافه کرد که وقتی شخصی بابت نفهمیدن چیزی پول می‌گیرد، دشوار می‌توان آن چیز را به او فهماند.^[۶] همان‌طور که ایسن در مرغابی وحشی به ما یادآور می‌شود، اگر انسان عادی را از دروغ‌هایش محروم کنیم، شادی‌اش را هم از او خواهیم گرفت. جامعه‌شناسان و روان‌شناسانی که درباره‌ی موضوع خودفریبی پژوهش کرده‌اند، متوجه شده‌اند که انسان‌ها دوست دارند خیال کنند که خودآگاه و نسبت به خود واقع‌بین‌اند،^[۷] اما شناخت خود در عمل تا چه میزان دقیق خواهد بود؟ اوایل دهه‌ی نود میلادی، تحقیقات دانشگاهی درباره‌ی خودفریبی معلوم کرد که درصد استادان آمریکایی دانشگاه که تصور می‌کردند در شغل خود از همکارانشان بهترند، رقم دور از ذهن ۹۴ درصد است. تحقیق مشابهی در مورد دانش‌آموزان سال‌های آخر دبیرستان نشان داد اکثر دانش‌آموزان گمان می‌بردند که میزان توانایی کنارآمدنشان با بقیه بیشتر از میانگین است. ۲۵ درصد از افراد مصاحبه‌شونده تصور می‌کردند به جمع ۱ درصدی بالاترین‌ها تعلق دارند.^[۸]

دانش و فقدان آن

چقدر پیش می‌آید از افراد بشنویم که تصدیق کنند چیزی را نمی‌دانند؟ آخرین بار کی بود که سیاست‌مداری رده‌بالا معترف شد که از تمام پیامدهای منفی و محتمل سیاستی که داشت رواج می‌داد خبر نداشته است؟ یا پزشکی تصدیق کند که نمی‌دانسته دارویی خاص ممکن است چه تأثیری بر بیمار بگذارد؟ چند نویسنده کوشیده‌اند طبقه‌بندی‌ای از جهل ارائه دهند. مثلاً بیل ویتک شش حوزه‌را که جهل در آن‌ها دخیل است برشمرده:

۱. تمام چیزهایی که ما می‌دانیم که نمی‌دانیم (نادانسته‌های معلوم)؛
۲. چیزهایی که نمی‌دانیم که نمی‌دانیم (نادانسته‌های نامعلوم)؛
۳. چیزهایی که تصور می‌کنیم می‌دانیم، اما نمی‌دانیم (خطاها)؛
۴. چیزهایی که نمی‌دانیم که می‌دانیم (دانسته‌های پنهان)؛
۵. تابوها (دانش «ممنوع»)^[۹]؛
۶. انکارها.^[۹]

نانسی تووانا^[۱۰] چهار حوزه‌ی موجزتر را برای جهل پیشنهاد می‌دهد:

۱. می‌دانیم که نمی‌دانیم، با وجود این به دانستن اهمیتی نمی‌دهیم؛
۲. حتی نمی‌دانیم که نمی‌دانیم؛
۳. نمی‌دانیم چون سایرین (برخوردار) نمی‌خواهند که بدانیم؛
۴. جهل خودخواسته.

جهل در برخی نوشته‌های فلسفی اولیه جنبه‌ی عرفانی خاصی دارد. الهیات‌شناس قرون وسطایی نیکلاس اهل کوسا^[۱۱] به‌خاطر جهل آموخته‌شده مشهور است، کتابی که در آن رابطه‌ی بین دانستن و ندانستن (نادانستن) را بررسی کرد. کوسا آن چیزی را ترویج می‌کرد که «جهل آموخته‌شده» -وضعیتی آگاهانه از ندانستن- نامیده بود. اندیشه‌ی او این بود که ما میل داریم چیزی را که نمی‌دانیم تصدیق کنیم. اما به زعم کوسا، حقیقت غایی وابسته است به این واقعیت که هرگز نمی‌توان جوهر چیزها یا حقیقت موجودها را به‌تمامی درک کرد. در نتیجه از جنبه‌ی حقیقت «نمی‌توانیم هیچ چیز جز این بدانیم: می‌دانیم تمامیت [حقیقت] درک‌نشده‌ی است.»

به زعم کوسا این تصدیق پایان کار نیست، بلکه آغاز درک اصیل است. هرچه درک ژرف‌تری از جهل (یا نادانستن) خود داشته باشیم، «به حقیقت نزدیک‌تر می‌شویم.» به بیان دیگر، «هرچه شخص به نادانستن خود آگاه‌تر باشد» آموخته‌تر است. از این رو، درست همان‌طور که وجود خدا را نمی‌توان به‌تمامی فهمید، «جوهر تمام چیزها در ژرفایشان از شناخت ما محفوظ است» و ما را در وضعیت جهل پرسشگرانه نگه می‌دارد.^[۱۲]



.....برجی برای هم‌زبانی.....



borjbooks

www.borjbooks.ir



کاغذ استفاده شده برای چاپ
این کتاب، از منابع سازگار با
محیط زیست تهیه شده است.